

A Historical, Comparative and Rational Discussion on the Verse "Wahlul 'Uqdatan min Lisānī"¹ in Islamic Tradition and Old Testament

Mohammad Ali Hemati²
Saeed Miri³

Received: 09/03/2023

Accepted: 25/06/2023

DOI: 10.22051/tqh.2023.43160.3841

Abstract

Understanding the nature of the Prophet Musa's language stuttering can solve some theological misconceptions that point to the unreasonableness of the physical defect, especially the defectiveness of the language of the Messenger of God. The research's goal is to understand the truth of language stuttering attributed to this divine prophet. According to the opinion of linguists, commentators and scientists, and the long-standing understanding in the Islamic tradition, from verse 27 of Surah Tāhā, as well as some other Qur'anic and narrative references, the meaning of "Uqdat" is his external and organic stuttering. The next step is to compare the preferred theory of Islamic texts to the statements and references of the Old Testament with a linguistic approach. This research, based on the descriptive-analytical-comparing method, concludes that, "Stuttering means the lack of eloquence of speech due to reasons such as lack of self-confidence caused by killing the Coptic man and tightness in the chest of Moses (as). So, the preferred opinion and the previous common view, i.e., organ defect, is subject to doubt and denial. "Uqdat" was a concern that Moses (as) asked God to remove during his mission. God answered his prayer and removed that obstacle by appointing Harun (as) to his ministry. Surprisingly, the teachings of the Old Testament, with their linguistic and semantic implications, support and express this recent opinion more clearly as well.

Keywords: Qur'an, The Old Testament, Moses, Stuttering, Commentators.

¹ " وَالْأَخْلَاقُ عُقْدَةٌ مِنْ لِسَانِهِ "

². Associate Professor, Department of Tafsir and Qur'an Sciences, University of Sciences and Teachings of the Holy Qur'an, Shiraz Branch, Iran. (The Corresponding Author). Email: mohammadalihemati@gmail.com

³. Associate Professor, Department of Islamic Studies, Khatam Al-Anbia University of Technology, Behbahan, Iran. Email: sayyedsaeidmiri@gmail.com

فصلنامه علمی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء (سلام‌العلیما)

سال بیست و یکم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳، پیاپی ۶۱

مقاله علمی - پژوهشی، صص ۱۶۷-۱۹۰

جستاری تاریخی، تطبیقی و عقلانی پیرامون آیه‌ی «وَ اَحْلَلْ عُقْدَةَ

مِنْ لِسَانِي» در سنت اسلامی و عهد عتیق

محمد علی همتی^۱

سعید میری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴

DOI: 10.22051/tqh.2023.43160.3841

چکیده

درک ماهیت لکنت زبانی موسی^(ع) می‌تواند گره‌گشای برخی شبهات کلامی گردد که ناظر به غیرمعقول بودن نقص جسمانی، به‌ویژه معیوب بودن زبان رسول الهی است. هدف، درک حقیقت لکنت زبانی منتسب به این پیامبر الهی است؛ بر اساس تلقی لغویون، مفسران و ودانشمندان و درک دیرپای موجود در سنت اسلامی از آیه ۲۷ سوره طه «وَ اَحْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي» و نیز برخی اشارات قرآنی و روایی دیگر، منظور از «عقد» لکنت ظاهری و عضوی ایشان می‌باشد. گام بعدی تطبیق نظریه مختار از متون اسلامی بر تصریحات و اشارات عهد عتیق با رویکردی زبان‌شناسانه به این مسئله است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی با رویکردی تطبیقی است. از نتایج این پژوهش آن است که: «لکنت به معنای عدم فصاحت، بلاغت و رسائی سخن به عللی از جمله: کاستی اعتماد به نفس ناشی از قتل قبطی و تنگی سینه موسی^(ع)، نظر راجح بوده و دیدگاه مألوف و شایع پیشین، یعنی نقص عضو، در معرض تردید و انکار قرار دارد. «عقد»، در واقع دغدغه‌ای بوده که موسی^(ع) به هنگام بعثت خواستار برطرف شدن آن از خداوند سبحان شده بود و خداوند نیز با انتصاب هارون^(ع) به وزارت ایشان، دعایش را مستجاب و آن مانع را برطرف ساخت. جالب آن که آموزه‌های عهد عتیق نیز با دلالت زبان‌شناسانه و نیز معناگرایانه با صراحت بیشتری مؤید و گویای همین رأی اخیر می‌باشند.

واژه‌های کلیدی: قرآن، عهد عتیق، موسی (ع)، لکنت زبان، مفسران

۱. دانشیار گروه تفسیر و علوم قرآنی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسؤل) mohammadalihakemi@gmail.com

۲. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه صنعتی خاتم الانبیاء (ص)، بهبهان، ایران. sayedsaeidmiri@gmail.com

۱. بیان مسأله

آیه مورد بحث در سوره مبارکه «طه» در خلال بیان داستان حضرت موسی ذکر شده است که با آیهی «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (طه: ۹) شروع می‌شود و تا آیه ۹۸ ادامه می‌یابد. خداوند در طول این سوره چهار فصل از داستان موسی را ذکر می‌کند:

۱. چگونگی برگزیدن موسی به رسالت در کوه طور، که در وادی طوی واقع است و مأمور ساختن وی به دعوت فرعون؛
۲. با شرکت برادرش او را به دین توحید دعوت کردن و بنی اسرائیل را نجات دادن، اقامه حجت و آوردن معجزه علیه او؛
۳. بیرون شدنش با بنی اسرائیل از مصر، تعقیب فرعون و غرق شدنش و نجات یافتن بنی اسرائیل؛
۴. گوساله‌پرستی بنی اسرائیل، و سرانجام کار ایشان و کار سامری و گوساله‌اش (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۳۶).

در خلال داستان موسی^(ع) در آیات فوق، یک آیه مفسران را به چالش واداشته و آن آیهی «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» (طه: ۲۷) (و گره از زبانم بگشای) است. وقتی خداوند به موسی^(ع) دستور می‌دهد که به سوی فرعون برود، زیرا طغیان کرده‌است، حضرت موسی از خداوند درخواست می‌کند: سینه‌اش را گشاده گرداند و کارش را سهل و آسان کند و گره از زبانش بگشاید تا سخنش را بفهمند و برادرش را در این مأموریت همراه سازد. معنای مطالب فوق روشن است به جز گره‌ای که گفته شده در زبان حضرت موسی^(ع) بوده و مفسران را به تنگنا انداخته است. برای روشن شدن مطلب باید به این سؤالات پاسخ داده شود: ۱. منظور از گره چیست؟ ۲. آیا حضرت موسی لکنت زبان داشته است و از خداوند خواسته است تا آن را برطرف کند؟ ۳. روایات اسلامی در این باره چه می‌گویند و تا چه میزان قابل اعتمادند؟ آیا این روایات می‌توانند به فهم آیه کمکی کنند؟ آیا در عهدین بر لکنت موسی^(ع) صحه گذاشته شده است؟

۲. پیشینه پژوهش

بسیاری از مفسران ذیل آیه مورد بحث صرفاً یا به نقل روایت مزبور بسنده نموده، یا از کنار آیه عبور کرده اند. برخی نوشته‌های پراکنده نیز در این خصوص صرفاً به تحلیل

مختصر موضوع اشاره شده و به کتاب مقدس پرداخته نشده؛ از جمله مقاله «بررسی دیدگاه های مفسران درباره مراد از فصیح نبودن حضرت موسی^(ع)»^۳ که در آن ادعا شده دیدگاه شایع مفسران از تورات گرفته شده است؛ در حالیکه این پژوهش اولاً؛ در پی یافتن خاستگاه این ادعا نبوده؛ ثانیاً؛ براساس یافته های این جستار نمی توان چنین برداشتی را با قاطعیت به تورات منتسب کرد.

حسب تحقیق نگارندگان تاکنون پژوهشی مستقل، مدوّن و با رویکرد تطبیقی در این موضوع یافت نشده است.

۳. متون اسلامی و مسأله لکنت زبان حضرت موسی

مترجمان مختلف قرآن کریم، عموماً آیه «وَ اِخْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي» (طه: ۲۷) را این گونه ترجمه کرده اند:

وَ اِخْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي (طه: ۲۷)	
ترجمه	مترجم
و گرهی (را که مانع بیان مقصود است) از زبانم بگشای! و گرهی را [که مانع فهم گفتار من است] از زبانم بازکن!	مشکینی؛ مرکز فرهنگ و معارف قرآن
و بگشا گره از زبان من!	مکارم؛ معزی؛ مصباح زاده؛ پاینده
لکنت زبان مرا که به سخن گفتن من خلل می رساند از زبانم باز کن! و گره (لکنت) از زبان من بگشای.	نوبری؛ خسروی
و بگشای بند از زفان (زبان) من	طبری؛

۳. هادیان رسنایی، الهه (۱۳۹۹). آموزه های قرآنی، شماره ۳۲، صص ۱۶۵-۱۸۶.

مترجم ناشناس (قرن دهم)؛ روض الجنان	و بگشای بندی را از زبان من
بروجردی	و کارم را آسان کن!
انصاریان	و گِرهی را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای!
صفوی	و گره از زبانم بگشای تا رسا سخن بگویم
مخزن العرفان	و بگشا بستگی زبان مرا

از آنجا که ترجمه آیات معمولاً ناظر به نظرات مفسران است، باید دید آیه مورد بحث در تفاسیر مختلف اسلامی از قرآن کریم چگونه معنا شده است.

۴. دیدگاه مفسران اهل سنت دربارهی آیهی «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي»

طبری در رابطه با لکنت زبان حضرت موسی^(ع) داستانی را نقل می کند که با کمی تصرف این گونه آمده است: وقتی موسی^(ع) طفل بود، محاسن فرعون را گرفت، فرعون ناراحت شد و تصمیم بر قتل او گرفت، در این هنگام آسیه همسرش به او گفت این کار را نکن؛ زیرا او طفل است و هنوز خوب و بد را نمی داند. اگر می خواهی می توانی او را امتحان کنی، فرعون یک دانه یاقوت و یک ریگ داغ را جلو موسی^(ع) گذاشت، وقتی موسی می خواست یکی از آن دو را بردارد، جبریل نازل شد و ریگ داغ را در دست موسی قرار داد و موسی آن را در دهان خود گذاشت و این باعث گردید از آن زمان به بعد او لکنت زبان داشته باشد (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۶، ص ۱۲۲). مستند طبری در نقل مطلب فوق، چهار روایت است که در رأس این چهار روایت سعیدبن جبیر، مجاهد و سدی قرار دارند.

هر چهار روایت مقطوع و از این جهت مورد خدشه‌اند. این روایات علاوه بر ضعف سند از نظر دلالت نیز با اشکال روبه‌رو هستند که چگونه طفل، ریگ داغ را در دهان خود می‌گذارد در حالی که باید ریگ داغ را رها یا پرت کند! در هر حال سخن طبری در تفاسیر دیگر نقل گردیده، برخی با تردید به آن نگریسته، برخی مسکوت گذاشته و برخی هم پذیرفته‌اند.

قرطبی داستان ریگ و یاقوت و لکنت ناشی از حادثه را نقل می‌کند و درباره این که لکنت زبان او به کلی مرتفع گردیده، می‌گوید در این مسأله باید دقت کرد؛ به نظر می‌رسد لکنت زبان موسی تماماً از بین نرفته بود؛ زیرا اگر به کلی از بین رفته بود و موسی^(ع) با کلام فصیح با او سخن گفته بود دیگر محلی برای سخن فرعون مبنی بر این که کلامت روشن نیست وجود ندارد، که قرآن آن را در آیه‌ی «لَا يَكَادُ يُبِينُ» (الزخرف: ۵۲) آورده‌است (قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۱، ص ۱۹۳). حتی برخی از مفسران مؤیداتی بر سوختن زبان موسی از سنت اسلامی نقل می‌کنند، به‌طوری که می‌گویند: حسین بن علی^(ع) لکنت زبان داشت، پیامبر^(ص) فرمود این را از عمویش موسی^(ع) به ارث برده‌است (مراغی، ج ۱۶، ص ۱۰۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۶۰). فخر رازی دو قول در علت لکنت زبان موسی^(ع) می‌آورد؛ یکی این که لکنت، عارضه خلقت خدادادی بوده و موسی^(ع) از خداوند در خواست برطرف کردن آن را دارد و دومی همان داستان ریگ و یاقوت است. رازی در پاسخ به این سؤال که آیا موسی^(ع) بعد از برداشتن ریگ داغ دستش نیز سوخت، متذکر اختلاف نظر در آن می‌شود و چهار احتمال می‌آورد (رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۲، ص ۴۴). اگرچه رازی موارد اختلافی را بیان می‌کند، اما به نظر می‌رسد وی معتقد به کندی زبان موسی^(ع) است؛ زیرا در این که بعد از در خواست موسی^(ع) عارضه‌ی لکنت وی توسط خداوند تماماً برطرف شد یا خیر، به قول حسن استناد می‌کند که می‌گفت با توجه به آیه‌ی «قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» (طه: ۳۶) عارضه‌ی لکنت به کلی رفع گردیده است، سپس رازی این قول را ضعیف می‌داند به این علت که موسی^(ع) نگفت (و احلل العقدة من لسانی) بلکه گفت «وَ اَحْلَلُّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي». لذا اگر خداوند یک گره را بگشاید در خواست او را پاسخ داده‌است و حق این است که عارضه به طور کامل مرتفع نگردید و شاهد آن، سخن فرعون در آیه‌ی «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ

مَهِيْنٌ وَ لَا يَكَادُ يُبَيِّنُ» (الزخرف: ۵۲) است (رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲، ص ۴۴). در بین مفسران متأخر، آلوسی به شرح و بسط این موضوع پرداخته است (ر.ک. آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۴۹۷). در بین مفسران عامه برخی نیز به روایات ماجرای ریگ داغ واقعی نهناده، نه هیچ یک را نقل کرده و نه حتی به مفهوم آن‌ها اشاره کرده‌اند (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۱۱۴).

۵. دیدگاه مفسران شیعه درباره‌ی آیهی «وَ اٰخُلُّ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي»

در منابع روایی اولیه‌ی شیعه اعم از تفسیری و غیر تفسیری، تا زمان شیخ صدوق، توضیح و تبیینی از گشایش گره از زبان موسی^(ع) ذیل آیه مورد بحث دیده نشده است. از قرن چهارم هجری شاهد ارائه برخی روایات متفاوت و به تبع آن تفسیر متفاوت این آیه در منابع شیعی هستیم. شیخ صدوق در *علل الشرایع* در خصوص معنای آیه روایتی را از امام باقر^(ع) نقل می‌کند که معنای آیه این است که «خدایا من شرم دارم با زبانی که با تو سخن گفته‌ام با دیگری تکلم نمایم؛ لذا این شرم و حیاء مرا باز می‌دارد از این که با غیر تو سخن بگویم و همین حالت، گرهی بر زبانه گذاشته است؛ پس به فضل خودت آن را بگشا...» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۷). در حقیقت این نوع تفسیر از آیه آغازگر نگرشی متفاوت از معنای معمول و شایع آیه به حساب می‌آید. کمتر از حدود یک قرن از نقل این معنا توسط شیخ صدوق، در میان مفسران شیعه، شیخ طوسی در تفسیر *التبیان* اندکی مفصل‌تر به تبیین آیه اقدام نمود. ایشان به صورت موجز دو واژه‌ی *حلّ* و *عقد* را معنا می‌کند و سپس می‌گوید: گفته شده که کلام موسی توأم با عجله بوده، لذا برخی حروف را فصیح ادا نمی‌کرد، شیخ طوسی علت آن را با لفظ «قیل»، همان داستان یاقوت و ریگ داغ بیان داشته و به سعیدبن جبیر، مجاهد و سُدی منتسب می‌کند (طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۷۰) شیخ طوسی هیچ توضیحی نمی‌دهد که مراد از این گشایش چیست و آیا مراد لکنت زبان است یا چیزی دیگر؟ شاید سکوت شیخ طوسی از این جهت است که از معصومان^(ع) روایتی در این باب وجود ندارد، یا اگر از آنان صادر شده به ایشان

نرسیده است. از این رو، وی بدون ذکر سند داستان ریگ داغ و یاقوت را نقل می‌کند، اما لحن کلامش از بی‌اعتبار دانستن مفهوم روایات حکایت دارد.

با توجه به روایاتی که پیش‌تر از منابع اهل سنت نقل گردید، روشن است که مصدر نقل طوسی، تفسیر طبری است و روایات فوق در تفسیر طبری علاوه بر این که مأخذی برای تفاسیر بعدی عامه گردیده است، بیشتر مفسران شیعه نیز همین راه را پیمودند. به طوری که شیخ طبرسی نیز در این زمینه از شیخ طوسی تبعیت کرده است، اما با اضافاتی می‌افزاید که حسن معتقد است تمامی عارضه زبانی موسی^(ع) بر طرف شد، طبرسی قول حسن را به استناد آیهی «فَدُّ أَوْتِيَتْ سُوْلَكَ يَا مُوسَى» (طه: ۳۶) صحیح می‌داند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۱۵)، در حالی که رازی نیز سخن حسن را نقل کرده بود و آن را ضعیف می‌دانست. می‌بینیم که طبرسی نیز مانند شیخ طوسی بدون ذکر مأخذ حکایت را بیان کرده و بر اساس آیهی ۳۶ همین سوره، اجتهاد می‌کند و سخن حسن را می‌پذیرد. در سخن شیخ طوسی نشانه‌ای وجود ندارد که عارضه‌ی لکنت را پذیرفته باشد و فقط به نقل مطلب بسنده کرده است؛ اما طبرسی با صحیح دانستن سخن حسن، مهر تأییدی بر عارضه لکنت زبان موسی^(ع) زده است و این دومین گام جدید تفسیری در منابع شیعی در این مورد است. ابوالفتوح رازی نیز مانند شیخ طبرسی حکایت ریگ داغ را نقل می‌کند (ابوالفتوح، ۱۴۰۸ق، ج ۱۳، ص ۱۴۶). در قرن هفتم صاحب تفسیر نهج البیان عن کشف معانی القرآن به صورت موجز می‌گوید لکنتی در زبان موسی^(ع) بود (شیبانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۳۲۹). هر چه به قرون متأخر نزدیک‌تر می‌شویم شاهد توضیحات بیشتر هستیم و حتی در سند روایات نیز دگرگونی می‌بینیم، مثلاً جرجانی ضمن توضیح بیشتر قضیه ریگ داغ، روایت را به ابن عباس منتسب می‌داند (جرجانی، ۱۳۷۷ش، ج ۶، ص ۶۳). در حالی که در منابع متقدم نامی از ابن عباس در روایات ذکر نشده است. سیوطی هم که در الدر المنثور غالباً حدیثی را رها نمی‌کند، فقط حدیث سعیدبن جبیر را نقل کرده و سخنی از ابن عباس در موضوع ریگ داغ و لکنت زبان موسی^(ع) نیاورده است.

در قرن دهم، گویی لکنت زبان موسی^(ع) و آزمایش او توسط فرعون به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده بود. و مفسران هیچ لفظی که حکایت از کمترین تردید در این باره

باشد، به کار نبرده‌اند (کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۵، ص ۴۶۲؛ کاشانی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۲۳۴).

گرچه در قرون بعدی نیز همین معنا در تفاسیر نقل شده است (اشکوری، ۱۳۷۳، ج ۳، ص: ۵۵؛ فیض کاشانی، ۱۳۱۸ ق، ج ۳، ص: ۳۰۵)، اما در گذر زمان پرسش‌ها و ابهامات مهم‌تری نظریه لکنت عضوی را با چالش مواجه ساخته است؛ از جمله این که چگونه طفل آتش را با دست خود گرفته و چگونه صبر کرده تا بتواند آن را در دهان خود بگذارد؟! چگونه زبان که ابزار تعامل رسول با مردمان است می‌توانسته دچار چنین عارضه‌ای گردد؟! به راستی بعد از آسیب دیدن زبان رسول، چه چیزی از او باقی می‌ماند؟ (خطیب، ج ۱۰، ص ۳۴۴).

برخی متأخرین نیز با تفصیل بیشتری تلاش کرده‌اند تا نظریه لکنت عضوی را به چالش بکشند؛ اینان نیز دلایلی چون ناسازگاری حکمی لکنت عضوی لسان رسول با تجهیز او به مهم‌ترین ابزار رسالت، مخالفت این نقیصه برای رسول با حجت بالغه الهی، دلالت دو قرینه در آیه «(وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ)» (الفصص: ۳۴) را ذکر کرده‌اند: یکی اقرار موسی (ع) با فصیح بودن خویش که لازمه آن عدم گره زبانیست؛ دیگری عدم ملازمت فصاحت با تصدیق یا تکذیب رسول که در فراز «(فَأَرْسَلُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ)» ذکر شده است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۹، ص ۷۶). و در مقابل تأکید کرده‌اند که گیر و گره مطرح شده، همانا ترس و خوفی بوده که به علت سابقه او مثل کشتن قبطی (همان، ج ۱، ص ۳۱۳) از فرعون و اعوان او داشته است؛ ترس و خوفی که از درون او را تضعیف می‌کرد و اجازه نمی‌داد رسالتش را به روشنی و با قدرت بیان کند؛ شاهد آن که به خداوند عرض کرد: «(وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَيَّ هَارُونَ)» (الشعرا: ۱۳ و ۱۴). یعنی ایشان یک مانع درونی (ضیق صدر به علت بزرگ شدنش در دربار فرعون و کشتن قبطی) و یک مانع بیرونی (حکومت و جاه فرعون و اعوان ستمگرش) داشت که درخواست حل هردو را از خداوند از رهگذر وزارت هارون داشت و خداوند اجابت کرد

(همان، ص ۷۷). از نظر ایشان چنانچه قرار باشد روایتِ ناظر به لکنتِ عضوی را بپذیریم، این نقص عضو در واقع از دوران طفولیت عاملی برای حفظ جان موسی^(ع) بوده که با شروع رسالت او با دعای موسی از میان رفت؛ از همین روست که «عقدة» گفته شده و نه «العقدة» زیرا با ذکر آن در قالب نکره خواسته تا به دو گره اشاره کند؛ یکی نقص عضوی و دیگری ضیق نفسانی که هر دو برطرف شدند و نهایتاً با وزارت هارون پشتیبانی برای تصدیق او فراهم آمد (همان).

در قرون اخیر این‌گونه پرسش‌ها فزونی یافت؛ از جمله گفته شده در این که لکنت ناشی از به دهان گرفتن سنگ آتشین تا پایان همراه موسی^(ع) بود یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد؛ موافقان نظریه رفع لکنت به آیه « قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى » استناد کرده‌اند. در نقد این دیدگاه گفته شده که موسی^(ع) گشودن کلی و مطلق زبانش را از خدا درخواست نکرده بود، بلکه باز کردن گرهی را خواسته بود که مانع فهم دیگران می‌شد و لذا خداوند بخشی از آن لکنت را رفع کرد نه همه آن را و به همین خاطر هم «عقدة» را نکره آورده و گفته «مِنْ لِسَانِي»؛ یعنی گرهی از گرفتگی زبانش را باز کن. مخالفان نیز به آیه «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا» و نیز به آیه « وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ » استناد کرده‌اند (ابن عجبیه، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص: ۳۸۴؛ شبّر، ۱۴۱۰ق و آلوسی، ۱۴۱۵ق). تمایل به ردّ نظریه لکنت عضوی و ظاهری در گذر زمان آشکارا بیشتر شده است؛ به عنوان مثال برخی گفته‌اند گرچه شاید لکنت موقتی در اثر عدم رضاعه (سپری نشدن درست دوران شیرخوارگی) برای موسی^(ع) اتفاق افتاده باشد، عارضه‌ای که در میان اطفال مرسوم است، ولی شاید به علت اقامت ده ساله در مدین [تاحدودی] زبان مادری او دچار تبدیل و دگرگونی شده و لهجه مصریان را فراموش کرده بود. از همین رو مصریان و فرعونیان به خوبی متوجه کلام او نمی‌شدند. لذا دعای ایشان برای وزارت هارون از آن رو بود که هارون به خاطر اختلاط درازمدت با مصریان با ادبیات آنها آشنا تر و به زبان عبری مسلط تر بود؛ چون خود یهودی بود، لذا می‌توانست مترجم خوبی برای او باشد (حجازی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۸۵). صرف نظر از قوت یا ضعف این نظریه، شاید این نکته تاحدودی تازه و بدیع باشد.

همچنین برخی با اشاره به قرینه‌ی مؤثر دیگری در خصوص ادعای فوق گفته‌اند: «این جمله «يَفْقَهُوا قَوْلِي» در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می‌کند و از آن، روشن می‌شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده است که زبان موسی (ع)^(۴) بخاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده‌اند) بلکه منظور گره‌های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می‌گردد، یعنی آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگوییم که هر شنونده‌ای منظور مرا به خوبی درک کند (مکارم شیرازی، ج ۱۳، ص: ۱۸۷؛ خطیب، ۱۴۲۴ق، ج ۸، ص ۷۹۰). برخی نیز با توجه به دو دلیل به تضعیف یا رد احتمال لکنت عضوی پرداخته‌اند: مخالفت لکنت عضوی با حکمت الهی در ارسال رسل و اینکه از عبارت «هو افصح منی: او فصیح‌تر از من است» معلوم می‌شود موسی هم فصیح بوده ولی هارون فصاحت بیشتری داشته است، (جعفری، ۱۳۷۶ ش، ج ۶، ص: ۵۶۳)

کسانی نیز با قاطعیت بیشتری عقده را عدم انطلاق لسان (روانی، شیوای و فصاحت کلام) به علت کشتن قبلی توسط موسی^(ع) [و کاهش اعتماد به نفس] دانسته‌اند (صادقی تهرانی، ج ۱، ص ۳۱۳).

با این حال برخی بزرگان از مفسران معاصر از جمله علامه طباطبائی، بر اساس تتبع نگارنده، گرچه به اصل وجود نوعی لکنت اشاره داشته، ولی راجع به ماهیت آن بحثی نکرده است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۳۴).

۶. دیدگاه عهد عتیق در مورد لکنت زبان موسی (ع)

با عنایت به تقدم تاریخی تورات (عهد عتیق) بر قرآن کریم و جایگاه انحصاری حضرت موسی (ع)^(۴) در این کتاب، لازم است به بررسی این مسأله در تورات پرداخته شود.

۶-۱. تحلیل معناشناختی موضوع در عهد عتیق

در عهد عتیق نیز موضوع مشکل زبان حضرت موسی (ع)^(۴) مطرح شده است. در عهد عتیق کتاب خروج، فصل سوم در جریان ظاهر شدن خداوند بر موسی (ع)^(۴)، خداوند به

ایشان فرمود: تو در مکان مقدسی هستی، نعلین خود بیرون بیاور. من خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم. استغاثه‌ی بنی اسرائیل از ظلم فرعون را شنیدم. به نزد فرعون برو و تقاضای رهایی بنی اسرائیل را از او بکن! خداوند موسی را امر کرد که ابتدا بزرگان بنی اسرائیل را مطلع کند و سپس به سراغ فرعون برود (رک: خروج؛ ۳: ۲۲-۱). حضرت موسی^(ع) به خداوند می‌گوید پادشاه مصر سخن من را قبول نمی‌کند. خداوند به موسی^(ع) سه معجزه‌ی تبدیل عصا به مار، ید بیضا و تبدیل آب به خون را عطا می‌کند (خروج؛ ۴: ۹-۲) تا اگر فرعون دعوتش را نپذیرفت با ارائه‌ی معجزات وی را متقاعد کند. در اینجا موسی^(ع) به خداوند می‌گوید: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده‌ی خود سخن گفتمی، بلکه بطلیء الکلام و کند زبانم» (خروج؛ ۴: ۱۰). منظور موسی از این کلام چیست؟

خداوند در جواب موسی^(ع) می‌گوید: «چه کسی به انسان زبان داد؟ یا چه کسی او را کر و لال آفرید؟ چه کسی او را بینا و یا کور کرده است؟ آیا نه من که خداوندم؟» (خروج؛ ۴: ۱۱) و به موسی^(ع) می‌گوید: «پس حال برو و من با زبانت خواهم بود و آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت» (خروج؛ ۴: ۱۲). بعد از این گفتگو موسی از خداوند تقاضا می‌کند یک نفر دیگر را همراه او بفرستد (خروج؛ ۴: ۱۳) خداوند به موسی می‌گوید برادرت هارون سخنران (فصیح الکلام) خوبی است (خروج؛ ۴: ۱۴). و «با او سخن بگو و کلام را در دهانش بگذار؛ من با زبان هر دوی شما خواهم بود و آنچه باید بکنید به شما خواهم آموخت» (خروج؛ ۴: ۱۵). در پایان این گفتگو، خداوند می‌فرماید: «او از جانب تو با مردم سخن خواهد گفت؛ او تو را همچون زبان خواهد بود و تو او را همچون خدا» (خروج؛ ۴: ۱۶). حضرت موسی در راه برگشت به مصر برادر خود هارون را می‌بیند و آنچه که خداوند به او گفته بود به هارون بازگفت و او را از همه‌ی آیاتی که به فرمان خدا می‌بایست به ظهور آورد، مطلع گرداند» (خروج؛ ۴: ۲۸). طبق گزارش تورات، موسی و هارون به سوی مشایخ بنی اسرائیل رفتند و همه آن‌ها را جمع کردند و هارون آنچه که از موسی آموخته بود برای مشایخ باز گفت. مشایخ نیز ایمان آوردند و به خاطر عنایت خداوند به سجده افتادند (خروج؛ ۴: ۳۱-۳۰).

موضوع ارسال موسی و هارون به سوی فرعون در فصل ۶ خروج نیز با تعبیری اندک متفاوت بیان شده است. در این فصل نیز خداوند به موسی^(ع) می‌گوید به سوی فرعون برو و بنی اسرائیل را نجات بده (خروج؛ ۶: ۱۱). موسی به خداوند می‌گوید: «بنی اسرائیل به من گوش نمی‌دهند، پس چگونه فرعون به من گوش فرا خواهد داد، حال آن که مردی نامختون لب هستم (کند زبان)؟» (خروج؛ ۶: ۱۲). در آخر همین فصل بعد از این که خداوند اسامی مشایخی از بنی اسرائیل را نام می‌برد که موسی^(ع) با آنان سخن گفت، مجدداً خود را به موسی معرفی می‌کند و موسی نیز دوباره می‌گوید: «از آنجا که من نامختون لب (کند زبان) هستم، چگونه فرعون به من گوش فرا خواهد داد؟» (خروج؛ ۶: ۳۰).

ملاحظه گردید در دو فصل ۴ و ۶ خروج حضرت موسی^(ع) سه بار به خداوند عرض می‌کند که من «بطیء الکلام» (کند زبان) هستم. البته با دو تعبیر یکی کندزبان در فصل ۴ و دیگر نامختون لب در فصل ۶.

آیا از گزارش تورات چنین برداشت می‌شود که حضرت موسی^(ع) مشکلی در سخن گفتن داشته است؟ پاسخ این سؤال منوط به بررسی و تحلیل عبارات تورات است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

در عبارت فصل ۴ خروج آمده است «پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطیء الکلام و کندزبانم» (خروج؛ ۴: ۱۰). باید در تورات بررسی شود که فصیح به چه معناست؟ موسی فصیح نبودن را متعلق به پیش و بعد از بعثت دانسته و در پایان خود را بطیء الکلام معرفی کرده است. باید دید این اصطلاح در تورات به چه معنای است؟

۶-۲. تحلیل زبانشناختی موضوع در عهد عتیق

در آیه ۱۰ فصل ۴ خروج دو عبارت وجود دارد یکی: بطیء الکلام و دیگری کند زبان. عبارت عبری این دو ترکیب به ترتیب عبارتند از «כֶּהָבֵד לָשׁוֹן» (khevad-peh) و «כֶּהָבֵד» (khevad-lashon). در هر دو ترکیب، اسم اول «כֶּהָבֵד» (khevad) است. این

واژه در اصل (kebed) است که معادل دقیق (کَبَد) عربی است. برخی از گویش‌های عبری کاف را خاء تلفظ می‌کنند و همچنین باء را واو تلفظ می‌کنند. لازم به ذکر است که در الفبای عبری حرف خاء وجود ندارد، از این رو اگر حرف کاف غلیظ تلفظ گردد، صدای خاء به وجود می‌آید. در الفبای عبری «waw» حرف واو است و اگر حرف باء ترقیق شود، صدای واو می‌دهد. با این توضیحات مشخص شد که واژه‌ی «כבד» در کتابت «کبد» است و در تلفظ «خَوَد».

فرهنگ‌نویسان عبری اولین معنای «כבד» (khevad) را سنگین بودن دانسته‌اند (Gesenius, 1882, p443). در این معنا در عهد عتیق در برخی کتاب‌ها آمده‌است (خروج؛ ۱۷: ۱۲، ۱۸: ۱۸؛ اعداد؛ ۱۱: ۱۴).

واژه‌ی دوم عبارت اول «פֶּה» (peh) است. این واژه معانی متعددی دارد، اما مهم‌ترین معنای آن دهان است (Gesenius, 1882, p835) و به معنای دهان ۳۴۰ بار در عهد عتیق آمده‌است.

معنای دیگری که برای این واژه بیان شده‌است و ۱۵ بار هم در عهد عتیق ذکر شده‌است «قوم و کلام» است (Gesenius, 1882, p835-866). با این توضیح ترکیب «כבד-פֶּה» (khevad-peh) به معنای سنگینی کلام است که مترجمان عهد عتیق به «بطیء الکلام، در سخن گفتن کندبودن» ترجمه کرده‌اند (ترجمه قدیم؛ ترجمه مؤرده).

واژه‌ی دوم عبارت دوم «לָשׁוֹן» (lashon) معادل دقیق «لسان» عربی است. این واژه هم به معنای زبان، عضوی که با آن تکلم می‌شود و هم به معنای زبانی که قومی با آن سخن می‌گویند مانند زبان عبری (Gesenius, 1882, p527) است. هر دو معنا در عهد عتیق برای این واژه آمده‌است. بنابراین ترکیب «כבד-לָשׁוֹן» (khevad-lashon) یا به این معناست که عضوی که در دهانم است و با آن تکلم می‌کنم کند است و مشکل دارد و یا این که زبانم (عبری) برای مردم آن‌ها مشکل است و برایشان مفهوم نیست.

سؤال: آیا موسی که از بچگی در مصر بزرگ شده بود زبان قبطی را خوب بلد نبود؟ یا این که چون در دامن مادرش بزرگ نشد، زبان قبطی را خوب یاد نگرفت؟ آیا سخن

فرعون هم که می‌گوید «ولایکاد یبین» ناظر بر همین موضوع است که موسی از بچگی هم زبان قبطی را خوب بلد نبود؟

در باب این که موسی^(ع) لکنت زبان داشته یا لکنت نداشت، ولی سخنش برای مصریان قابل فهم نبوده، شاید عبارت فصل ۳ کتاب حزقیال گره‌گشای برخی اختلافات مفسران و مترجمان از عبارت «واحلل عقدة من لسانی» می‌باشد.

شروع فصل سوم کتاب حزقیال جالب است از این جهت که مأموریت حزقیال را بیان می‌کند که باید کلام خداوند را به بنی‌اسرائیل برساند. خداوند به حزقیال می‌گوید این طومار را بخور و نزد خاندان اسرائیل برو و سخن بگو. پس دهانم را باز کردم و او طومار را داد که بخورم. ... پس آن را خوردم و در دهانم مثل عسل شیرین بود. خداوند به من گفت نزد بنی‌اسرائیل برو و کلام من را برای آن‌ها بیان کن (حزقیال؛ ۳: ۴-۱). زیرا که نزد مردمی با زبان ناشناخته و زبانی دشوار فرستاده نشده‌ای، بلکه نزد قوم اسرائیل (حزقیال؛ ۳: ۵). اگر تو را نزد مردمی فرستاده بودم که فهمیدن زبان ایشان برای تو مشکل بود، آنها به تو گوش می‌دادند (حزقیال؛ ۳: ۶). شاهد ما در دو عبارت آخر یعنی آیه ۵ و ۶ است که عبارت «زبان شناخته و زبانی دشوار» در آیه ۵ و عبارت «فهمیدن زبان ایشان برای تو مشکل» در آیه ۶ است. عبارت عبری این دو ترکیب در هر دو آیه عبارتند از «בְּלִמְדֵי שִׁפְהָהּ וְכִבְדֵי יְשׁוּעָה» (imqy shapā ve khivedi lashon). این عبارت از دو ترکیب تشکیل شده است. ترکیب اول از واژه‌ی «בְּלִמְדֵי» (imqy) به معنای غیر مفهوم، غامض است (Strong, 1890, p ۸۹) و واژه‌ی «שִׁפְהָהּ» (shāpāh) معادل (شفه) عربی به معنای، گفتار، سخن و لب است (klein, 1966, p674). لذا ترکیب «בְּלִמְדֵי שִׁפְהָהּ» (imqy shapā) به معنای کلام غیرمفهوم و غامض است. ترکیب دوم یعنی «וְכִבְדֵי יְשׁוּעָה» (khivedi lashon) عینا در خروج فصل ۴: ۱۰ آمده و به معنای کندی زبان موسی است که توضیح آن گذشت. قرار گرفتن این دو ترکیب در کنار هم به خوبی نشان می‌دهد که حزقیال مشکلی در زبان نداشته یا لکنت زبان نداشته بلکه خداوند می‌فرماید مردمی نیستند که سخن تو را نفهمند و برایشان غامض باشد. عبارت عبری

این آیه عینا در سخن حضرت موسی نیز آمده که گفت من کندزبان هستم. این مقایسه نشان می‌دهد که زبان موسی برای قوم فرعون نامفهوم و غامض بوده حالا یا از این جهت که قبلی را خوب نمی‌دانسته یا از این جهت که نوع کلامش سخت بوده و برای قبطیان غامض بوده است. این شواهد با عبارت «یفقهوا قولی» قرآن نیز تایید می‌شود.

مؤید دیگر این که در همین فصل حزقیال می‌گوید: «من زبانت را به کامت می‌چسبانم تا گنگ شوی و نتوانی این قوم سرکش را سرزنش کنی» (حزقیال؛ ۳: ۲۶). در این عبارت موضوع گنگ شدن و گره در زبان انداختن مطرح شده است که حزقیال را قوم به بند می‌کشند، لذا خداوند وی را گنگ (دچار لکنت زبان) می‌کند. عبارت عبری گنگ کردن چنین است «*חַנְקָה לְלִשָּׁתְּךָ*» (chikekh elam). با توجه به این که این مطلب در سیاق سخن خداوند با حزقیال است اگر عبارت ۵ و ۶ ناظر بر گنگ بودن یا لکنت زبان بود باید از این اصطلاح استفاده می‌شد.

علاوه بر مطالب فوق، پیش‌تر گفتم که موضوع کندزبانی موسی^(ع) در فصل ۴ و ۶ خروج آمده است. در فصل ۴ عبارت عبری را آوردیم و توضیح دادیم. در فصل ۶ دو بار نامختون لب بیان شده و هر دو بار ترکیب «*לֶרֶלְ שֶׁפַּתַּיִם*» (erelh shepātāyim) به کار رفته است. کلمه «*לֶרֶלְ*» (erelh) به معنای نامختون و کلمه «*שֶׁפַּתַּיִם*» (shepātāyim) به معنای لب است. نتیجه این که در موضوع کند بودن زبان موسی، تورات از دو تعبیر استفاده کرده است: یکی این ترکیب که در فصل ۶ خروج دوبار آمده است؛ و یکی هم در فصل ۴ خروج که توضیح آن پیش‌تر گذشت. آنچه در ترکیب فصل ۶ مهم است واژه «*לֶרֶלְ*» (erelh) به معنای نامختون است. این واژه در تورات ۳۵ بار آمده است که در برخی آیات به معنای ختنه نشده است، مانند: «هر فرزند ذکور نامختون که گوشت تن او ختنه نشده باشد، از قوم خود بریده خواهد شد، زیرا عهد مرا شکسته است» (پیدایش؛ ۱۷: ۱۴) همچنین این واژه موصوف گوش و دل واقع شده است و به صورت دل نامختون و گوش نامختون در تورات آمده است. حال باید دید دل و گوش نامختون به چه معناست. در کتاب /رمیا چنین آمده است: «من در پاسخ گفتم: وقتی به آنها چنین اخطاری بدهم، چه کسی به حرف‌های من گوش خواهد داد؟ آنها همه نامختون گوش هستند (گوش‌های خود را بسته‌اند) و از شنیدن پیام تو امتناع می‌کنند.

آنها به کلامی که از جانب تو به آنها بگویم خواهند خندید» (ارمیا؛ ۶: ۱۰). به طوری ملاحظه می‌گردد نامختون گوش را کنایه از کسانی آورده که نمی‌خواهند کلام را بشنوند و لجاجت می‌کنند. همچنین در حزقیال چنین آمده‌است: «زیرا وقتی برای من گوشت و خون قربانی را تقدیم می‌کنید، به مردم بیگانه و نامختون دل اجازه می‌دهید که به عبادتگاه بیایند و آن را نجس سازند. با این اعمال گناه‌آلودتان پیمان مرا شکسته‌اید» (حزقیال؛ ۴۴: ۷). ملاحظه می‌شود که نامختون صفت دل آمده و از ویژگی‌های مردم بیگانه از بنی اسرائیل است. یعنی کسانی که احتمالاً با آداب و رسوم و زبان بنی اسرائیل آشنا نبوده‌اند یا هم کیش آنان نبوده‌اند. این موضوع با عبارت دیگری از همین فصل بهتر روش می‌شود که خداوند می‌فرماید: «اشخاص بیگانه و نامختون دل و نافرمان و حتی بیگانگانی که در بین قوم بنی اسرائیل زندگی می‌کنند، حق ندارند که به عبادتگاه من داخل شوند» (حزقیال؛ ۴۴: ۹). در این عبارت به وضوح نامختون دل را بیگانه معرفی کرده‌است. چنانکه دیده شد عبارت نامختون هم برای لب در موضوع موسی^(ع) و هم برای دل و گوش در ارمیا و حزقیال آمده‌است. از عبارات ارمیا و حزقیال بر می‌آید که نامختون کسی است که با بنی اسرائیل بیگانه است و احتمالاً با فرهنگ و رسوم بنی اسرائیل آشنایی کامل ندارد. لذا اگر بخواهیم به معنای نامختون لب بودن موسی^(ع) پی ببریم، باید آن را با توجه به عبارات ارمیا و حزقیال معنا کنیم. پس نامختون لب بودن موسی به این معناست که تکلمش برای مصریان بیگانه است. از این جهت که تسلط کامل به زبان قبطی ندارد. البته به این معنا نیست که موسی^(ع) قبطی نمی‌دانسته؛ زیرا در آنجا پرورش یافته بود، لذا قبطی را خوب نمی‌دانسته و شاید عبارت «هو افصح منی» دلالت دارد که نسبت به برخی عبارات قبطی تسلط نداشته و این ممکن است از این جهت باشد که چون در دامن مادرش پرورش یافت و مادرش مقید به تعلیم زبان عبری بوده و یا از این جهت که چند سال از مصر دور بوده و در مدین زندگی کرده بود. در حال به نظر می‌رسد شواهد فوق نشان می‌دهد که حضرت موسی^(ع) مشکلی در عضو تکلم یعنی زبان نداشته است، بلکه به زبان قبطیان مسلط نبوده است. لذا چه بسا این

که فرعون می گوید: «و لایکاد یبیین» نیز نشانی بر آن باشد که موسی در بیچگی نیز قبطی را خوب نمی دانسته و فرعون از بابت تحقیر، این سخن را به زبان آورده است. در تورات نیز موسی^(ع) به خداوند می گوید «نه در سابق و نه از زمانی که با بنده خود سخن گفتم، کندزبان بودم»؛ بسا این مطلب نیز اشاره به همین موضوع دارد که عدم تسلط ایشان به زبان قبطی سابقه داشته است.

نتیجه گیری

به طور خلاصه می توان دلایل موافقان و مخالفان لکنت زبانی (جسمانی) موسی^(ع) را در میان مفسران مسلمان، صرف نظر از اینکه لکنت تا آغاز رسالت حضرت موسی ادامه داشت یا تا پایان عمر ایشان، چنین برشمرد:

الف) دلایل موافقان لکنت زبانی (عضوی)

۱. دلالت ظاهر آیه (وَ اِخْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي)؛

۲. روایت منقول از سعیدبن جبیر؛

۳. آیه «لَا يَكَادُ يُبِين»؛

۴. آیه «وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلُ إِلَى هَارُونَ».

ب) دلایل مخالفان لکنت زبانی (عضوی)

۱. روایت مورد بحث به لحاظ سندی مقطوع است و اعتباری ندارد؛

۲. از نظر محتوا نیز مخدوش است؛ زیرا:

الف. چگونه طفل ریگ داغ را در دهان خود می گذارد در حالی که باید ریگ داغ را رها یا پرت کند!

ب. چگونه زبان موسی^(ع) که ابزار اصلی تعامل رسول با مردمان است، می توانسته دچار چنین عارضه ای گردد؟؛

ج. لکنت زبان پیامبر با حکمت الهی ناسازگار است؛

د. لکنت زبان رسول با حجت بالغه الهی ناسازگار است (با این نقیصه حجت الهی بر بندگان تمام نمی شود)؛

و. اقرار موسی^(ع) به فصاحت خویش (وَ أَجِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا)؛ یعنی گرچه من هم فصیحم، ولی هارون از من فصیح‌تر است، حال آن که فصاحت با لکنت زبان سازگار نیست.

ز. ترس موسی^(ع) از تکذیب فرعونیان (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون) با لکنت غیر عضوی سازگارتر است تا لکنت ظاهری و عضوی. چه بسا معقود اللسانی که فصیح هم هست!

ح. تعلیل موسی^(ع) به تفقه و درک عمیق کلامش (يَفْقَهُوا قَوْلِي) برای حل عقده؛ زیرا با زبانی که دارای لکنت ظاهری است هم می‌توان معنای سخن را عمیقاً فهماند، ولو با مشکل.

۳. آموزه‌های عهد عتیق نیز چه به لحاظ دلالت معنوی و چه دلالت زبانشناسانه بیشتر مفید لکنت غیر عضوی می‌باشند.

گرچه برداشت عمومی و تقریباً مستمر مسلمانان اعم از مفسران و عامه مسلمین از عقده (گره) زبانی موسی^(ع) در آیه (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي)، همان لکنت زبانی فیزیکی و عضوی می‌باشد ولیکن با بررسی دقیق‌تر آیه مورد بحث، آیات مرتبط، روایات وارده و تصریحات و اشارات عهد عتیق، به نظر می‌رسد این نظریه از قوت لازم برخوردار نبوده، بلکه مراد از لکنت اشاره شده در آیه و آموزه‌های وحیانی و دلایل عقلی، همانا نارسایی زبانی موسی^(ع) از حیث بیان فصیح، بلیغ و شیوای آموزه‌ها، معانی و مفاهیم وحیانی‌ای بوده، که وی مأمور به تبلیغ آن بوده است و وی لکنت زبانی به معنای شایع و معمول نداشته است.

منابع

* قرآن کریم

۱. آلوسی، شمس‌الدین ابراهیم (۱۴۱۵ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۰ش). *علل الشرائع*، ترجمه محمد جواد ذهنی تهرانی، قم: انتشارات مؤمنین.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ق). *تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور*، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
۴. ابن عجبیه، احمد (۱۴۱۹ق). *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، قاهره: بی‌نا.
۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۶. اشکوری، محمد بن علی (۱۳۷۳ش). *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران: دفتر نشر داد.
۷. امین، نصرت بیگم (بی‌تا). *تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن*، بی‌جا: بی‌نا.
۸. انصاریان، حسین (۱۳۸۳ش). *ترجمه قرآن (انصاریان)*، قم: اسوه.
۹. بروجردی، محمد ابراهیم (۱۳۶۶ش). *ترجمه قرآن (بروجردی)*، تهران: کتابخانه صدر.
۱۰. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۵۷ش). *ترجمه قرآن (ابو القاسم پاینده)*، تهران: جاویدان.
۱۱. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۴۳۰ق). *درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم*، عمان: دار الفکر.
۱۲. جعفری، یعقوب (۱۳۷۶ش). *تفسیر کوثر*، قم: هجرت.
۱۳. حجازی، محمد محمود (۱۴۱۳ق). *التفسیر الواضح*، بیروت: دار الجیل.
۱۴. خسروانی، علیرضا (۱۳۹۰ق). *تفسیر خسروی*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۱۵. خطیب، عبدالکریم (۱۴۲۴ش). *التفسیر القرآنی للقرآن*، بیروت: دار الفکر العربی.
۱۶. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأفاویل فی وجوه التأویل*، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۷. شبیبانی، محمد بن حسن (۱۴۱۳ق). *نهج البیان عن کشف معانی القرآن*، تهران: نشر الہادی.

۱۸. صادق نوبری، عبدالمجید (۱۳۹۶ش). ترجمه قرآن (نوبری)، تهران: اقبال.
۱۹. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶ق). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، قم: فرهنگ اسلامی.
۲۰. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹ق). البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: مکتبه محمد الصادقی الطهرانی.
۲۱. صفوی، محمدرضا (۱۳۸۸ش). ترجمه قرآن بر اساس المیزان، قم: دفتر نشر معارف.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۲۴. طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲ق). جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت: دارالمعرفه.
۲۵. طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۶ش). ترجمه تفسیر طبری، تهران: توس.
۲۶. طوسی، محمد (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. عهد عتیق (۱۳۹۳ش). جلد اول، کتاب های شریعت، یا تورات بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، مترجم: پیروز سیار، تهران: هرمس.
۲۸. عهد عتیق (۱۳۹۷ش). جلد دوم، کتاب های تاریخ بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، مترجم: پیروز سیار، تهران: نشر نی.
۲۹. فخر رازی، محمد (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۰. فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، (۱۴۱۵ش). تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر.
۳۱. قرطبی، محمد (۱۳۶۴ش). الجامع لاحکام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۳۲. مراغی، احمد مصطفی (بی تا). تفسیر المراغی، بیروت: دار الفکر.
۳۳. مرکز فرهنگ و معارف قرآن (۱۳۸۵ش)، ترجمه قرآن (مرکز فرهنگ و معارف قرآن)، قم: بوستان کتاب قم.
۳۴. مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۸۱ش). ترجمه قرآن، قم: نشر الهادی.
۳۵. مصباحزاده، عباس (۱۳۸۰ش). ترجمه قرآن، تهران: بدرقه جاویدان.

۳۶. معزی، محمدکاظم (۱۳۷۲ش). **ترجمه قرآن**، قم: اسوه.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ش). **تفسیر نمونه**، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳ش). **ترجمه قرآن**، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۳۹. هادیان رسنانی، الهه (۱۳۹۹). بررسی دیدگاه های مفسران درباره مراد از فصیح نبودن حضرت موسی^(ع)، **آموزه های قرآنی**، ۱۷ (۳۲)، ۱۶۵-۱۸۶.

<https://doi.org/10.30513/qd.2020.1088>



References

•The Holy Qur'an

1. Ālousī, Mahmoud bin Abdullah (1415 AH). *Rouh al-Ma'ānī*, Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmīya. [In Arabic]
2. Ibn Bābiwayh, Muhammad bin Ali (2001). *'Ilal al-Sharā'i'*, Qom: Mu'minin Publications. [In Arabic]
3. Ibn 'Āshour, Mohammad Tāhir (1420 AH). *Tafsir al-Tahrīr wa al-Tanwīr*, Beirut: Al-Ta'rīkh al-Arabi Institute. [In Arabic]
4. Ibn Agibah, Ahmed (1419 AH). *Albahr al-Madid fī Tafsir al-Qur'an al-Majid*, Cairo, NP. [In Arabic]
5. Abul Futouh Radī, Hossein bin Ali (1408 AH). *Rawd al-Janān wa rouh al-Jinān*, Mashhad: Astan Quds Razawi Publishing House. [In Arabic]
6. Eshkevari, Mohammad bin Ali (1994). *Tafsir Sharīf Lāhijī*, Dad Publishing Office. [In Persian]
7. Amin, Nusrat Begum (nd). *Tafsir Makhzan al-'Irfān*, NP. [In Persian]
8. Ansarian, Hossein (2004). *Translation of the Holy Qur'an*, Qom: Osveh. [In Persian]
9. Boroujerdi, Mohammad Ibrahim (1987). *Translation of the Qur'an*, Tehran: Sadr Library. [In Persian]
10. Payandeh, Abulqasem (1978). *Translation of the Qur'an*, Tehran: Javidan. [In Persian]
11. Jurjānī, Abd al-Qahir bin Abd al-Rahman (1430 AH). *Dorj al-Durar*, Amman: Dar al-Fikr. [In Arabic]
12. Ja'fari, Ya'qoub (1997). *Tafsir Kawthar*, Qom: Hijrat. [In Persian]
13. Hijāzy, Muhammad Mahmoud (1413 AH). *Al-Tafsir al-Wādih*, Beirut: Dar Al-Jail. [In Arabic]
14. Khosrawani, Alireza (1390 AH). *Tafsir Khosrawani*, Tehran: Islamic Bookshop. [In Persian]
15. Khatib, Abdul Karim (1424 AH). *Al-Tafsir al-Qur'ani lil-Qur'an*, Beirut: Dar al-Fikr Al-Arabi. [In Arabic]
16. Zamakhsharī, Mahmoud bin Omar (1407 AH). *Al-Kashshōf*, Beirut: Dar al-Kitāb al-Arabi.
17. Shaybani, Muhammad bin Hassan (1413 AH). *Nahj al-Bayān 'an Kashf Ma'āni al-Qur'an*, Tehran: al Hadi Publishing. [In Arabic]
18. Sadegh Nobari, Abdul Majeed (2017). *Translation of the Qur'an*, Tehran: Iqbal. [In Persian]

19. Sadeghi Tehrani, Mohammad (1406 AH). *Al-Furqan fī Tafsir al-Qur'an bi al-Qur'an wa al-Sunnah*, Qom: Islamic Culture. [In Arabic]
20. Sadeghi Tehrani, Muhammad (1419 AH). *Al-Balāgh fī Tafsir al-Qur'an bi al-Qur'an*, Qom: Muhammad al-Sadiqi al-Tahrani Library. [In Arabic]
21. Safavi, Mohammad Reza (2009). *Translation of the Qur'an based on Al-Mīzān*, Qom: Ma'arif Publishing Office. [In Persian]
22. Tabātabā'ī, Mohammad Hossein (1390 AH). *Al-Mīzan*, Beirut: Al-'Ālamī Publishing House.
23. Tabrisī, Fadl bin Hassan (1993). *Majma' al-Bayan*, Tehran: Naser Khosrow Publications. [In Arabic]
24. Tabarī, Muhammad bin Jarīr (1991). *Jāmi' al-Bayan fī Tafsīr al-Qur'an*, Beirut: Dar al-Ma'rafah. [In Arabic]
25. Tabarī, Muhammad bin Jarīr (1977). *Translation of Tafsīr al-Tabarī*, Tehran: Toos. [In Arabic]
26. Tousī, Mohammad (nd). *Al-Tibyān fī Tafsir al-Qur'an*, Beirut Dar 'Ihyā' al-Turāth al-Arabi. [In Arabic]
27. Old Testament (2014). *The first volume, Sharia books, or Torah based on the Holy Bible of Jerusalem*, [translator: Pirouz Siyar,] Tehran: Hermes. [In Persian]
28. Old Testament (2018). *The second volume, history books based on the Holy Bible of Jerusalem*, [translator: Pirouz Siyar,] Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
29. Fakhr Razī, Mohammad Ibn Omar (1420 AH). *al-Tafsir al-Kabir (Mafātiḥ al-Ghayb)*. Beirut: Dar 'Ihyā' al-Turāth al-'Arabī. [In Arabic]
30. Fayd Kāshānī, Muhammad bin Shah Murtaza (1415 AH). *Tafsir al-Sāfi*, Tehran: Maktabat al-Sadr. [In Arabic]
31. Qurtubī, Muhammad (1985). *Jami li-Ahkam Al-Qur'an*, Tehran: Nasser Khosrow Publications. [In Arabic]
32. Marāghī, Ahmed Mustafa (nd). *Tafsir Al-Marāghī*, Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
33. Qur'an Culture and Education Center (2006). *Translation of Qur'an*, Boostan-e Kitab-e Qom. [In Persian]
34. Meshkini Ardebili, Ali (2002). *Translation of the Qur'an*, Qom: Al-Hadi Publishing. [In Persian]
35. Misbahzadeh, Abbas (2001). *Translation of the Qur'an*, Tehran: Badragh-e Javidan. [In Persian]

36. Mo'ezzi, Mohammad Kazem (1993). *Translation of the Qur'an*, Qom: Osweh. [In Persian]
37. Makarem Shirazi, Naser (1992). *Tafsir Nemooneh*, Tehran: Dar al-Kutub al-Islāmīya. [In Persian]
38. Makarem Shirazi, Nasser (1994). *Translation of the Qur'an*, Qom: Office of Islamic History and Education Studies. [In Persian]
39. Hadian Rasnani, Elahe (2019). "Examining the opinions of commentators about the meaning of Prophet Moses' lack of eloquence", *Qur'anic Teachings*, 17(32): 165-186. [In Persian]
<https://doi.org/10.30513/qd.2020.1088>.

